عزّت یافتن به طلعت سوم

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## عزّت یافتن به طلعت سوم

## فاروق ایزدی‌نیا

**نگاهی به یکی از الواح جمال ابهی**

**مقدّمه**

آثار مبارکۀ نازله از قلم طلعات مقدّسه، بخصوص الواح جمال ابهی، بحری است بی‎کران با ژرفای بی‌پایان که در عمق آن می‌توان لئالی منثوره یافت و در هر گوشه‌ای از آن یمی از کوثر حیات به دست آورد که هادی انسان در این دنیای غربت و عالم فراق از وطن حقیقی باشد. گاه این الواح مبارکه بسیار کوتاهند و در نگاهی گذرا، شاید نتوان به معانی مکنونۀ آنها پی برد؛ امّا در مراجعه به سایر آثار مبارکه شاید بتوان به قطره‌ای از بحر معانی آن پی برد. به هر حال، آنچه که برداشت می‎شود، صِرفاً استنباط انسان است و می‌تواند فاصله‌ای نزدیک یا دور با حقیقت داشته باشد. از آنجا که نفس مظهر ظهور تأکید فرموده است که، "اصل الیوم اخذ از بحر فیوضات است؛ دیگر نباید نظر به کوچک و بزرگی ظروف باشد. یک کفّی اخذ نموده و دیگری کأسی و همچنین دیگری کوبی و دیگری قِدری" (اقتدارات، ص222)، بدین لحاظ، این عبد به مطالعۀ لوحی کوتاه از آثار جمال قدم پرداخت با این امید که به مدد سایر آثار مبارکه بتواند به رشحی از معانی مکنون در آن پی ببرد.

این لوح مبارک در ادعیّۀ حضرت محبوب، طبع مصر، ص298 (طبع جدید در طهران، ص280) درج شده است. این لوح مبارک، که در آن به یکی از آیات قرآنی استناد شده، بیش از یازده سطر نیست. تنها تفاوتی که بین دو متن در دو مأخذ مزبور مشاهده می‎شود "ارض احدیه" در طبع مصر است که در طبع طهران "ارض احدیّت" چاپ شده است و البتّه در معنای آن تفاوتی پدید نمی‎آورد. لوح مبارک در جلد هفتم آثار قلم اعلی، ص353 نیز درج است که ظاهراً متن ادعیه محبوب طبع طهران از آن گرفته شده است.

در این مقدّمه به این نکته اشاره شود که جمال مبارک در تفسیر آیۀ قرآنیۀ مورد استناد در این لوح مبارک، یعنی "فعزّزناهما بثالث" (سورۀ یس، آیۀ 14)، می‎فرمایند، "و امّا ما سئلتَ عن الله ربّک فیما نزّلناه من قبل علی محمّد عربیّا، فاعلم بأنّ أوّلِ ما بَعَثناه بالحقّ فَهُوَ علیٌّ قد أشرَقناه عن اُفُق الفارس و أنزلناه علی ظلَلِ الرّوح مِن سماء عزٍّ علیّا و آخَر ما بَعَثناه فَهُوَ أیضاً علیٌّ و سمَّیناه فی الملأِ الأعلی باسمنَا القدّوس إن أنتَ بذلک علیما و عزَّزناهُما بهذَا الجمالِ الّذی ظهر بالحقّ و أشرَقَ عن افقِ الأمر بسلطانٍ مبینا و إنّا لو نرید أن نفسّرَ لَک تلک الآیة لن‎یکفیه المداد و لا الأقلام ولکن اختصرنا بما فسّرنا لک لإنّا نکون فی تلک الأیّام فی أمرٍ عظیماً و لم‎نجد الفرصة و لو شاءالله و أراد لَنفسّرها و نفصّلها رحمةً مِن لدنّا علیک و إنّ رحمتی علیک کثیرا." (مائدۀ آسمانی، ج4، ص88 / مضمون بیان مبارک به فارسی: و این که از خداوند پروردگارت دربارۀ آنچه که از پیش بر محمّد عربی نازل کردیم سؤال نمودی، پس بدان که اوّل کسی که بحق مبعوث کردیم علی بود که از افق فارس اشراق کرد و او را بر سایه‎هایی از روح از آسمان عزّت بلندمرتبه نازل کردیم و دیگر کسی که برانگیختیم، او نیز علی بود که او را در ملأ اعلی به اسم قدّوسمان نامیدیم اگر تو به آن آگاه باشی و آن دو را عزّت بخشیدیم به این جمالی که به حق ظاهر شد و از افق امر در کمال عظمت آشکار اشراق نمود و اگر بخواهیم که این آیه را برای تو تفسیر کنیم نه مداد کفایت کند و نه قلم‌ها بسنده نماید. امّا به آنچه که برایت تفسیر نمودیم اکتفا و اختصار نمودیم زیرا در این روزها در کار بزرگی هستیم و فرصتی نمی یابیم. اگر خدا بخواهد و اراده فرماید هر آینه، به صرف رحمتی از سوی ما بر تو، آن را تفسیر کنیم و تفصیل دهیم؛ زیرا رحمت ما بر تو بسیار است.)

آیۀ مزبور در قرآن چنین است، "إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ. قَالُوا مَا أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنزَلَ الرَّحْمَٰنُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ." (مضمون: موقعی که دو نفر را به سوی آنها فرستادیم، هر دو را تکذیب کردند. پس به نفر سوم آنها را عزّت بخشیدم. پس گفتند ما رسولانی هستیم به سوی شما. گفتند شما نیستید مگر بشری مانند ما و خداوند هیچ چیز را نازل نکرده است و شما فقط دروغگویان هستید.)

حضرت عبدالبهاء داستان دو تن از حواریون حضرت مسیح را نقل می‎فرمایند که بدون رعایت حکمت در شهری به تبلیغ پرداختند و آنها را به زندان انداختند. بیان مبارک از این قرار است:

"حکایت شمعون صفا را ملاحظه باید نمود. دو نفر از حواریون حضرت روح به جهت تبلیغ امرالله به شهر انطاکیه رفتند. به مجرّد ورود بنای وعظ و بیان نمودند. اهالی چون به کلّی از مسائل الهی بی‌خبر بودند، جزع و فزع نمودند. این جزع و فزع منتجّ حبس و زجر شد و به هیچ وجه نفوس از تفاصیل خبر نیافته راه معاشرت و الفت مقطوع گشت و چون این خبر به شمعون صفا رسید، عزم آن دیار نمود. چون وارد شد، اوّل به معاشرت و الفت پرداخت تا با سران و سروران نرد محبّت باخت؛ به زهد و وَرَع و تقوی و بیان و تبیان فضائل و خصائل عالم انسانی در مدّتی قلیله شهرت یافت. تا آن که با سلطان آن مملکت آشنا گشت و چون مَلِک مذکور نهایت اعتماد و اعتقاد را در حقّ او حاصل نمود، شبی به مناسبتی ذکر حوّاریّین شد. پادشاه ذکر نمود که دو نفر از جاهلانِ بی‌خردان چندی پیش وارد این شهر شدند و بنای حرف‌های فساد گذاشتند. لهذا آنها را گرفته اسیر غُل و زنجیر نمودیم. حضرت شمعون اظهار میل ملاقاتِ ایشان نمود. احضار کردند که شما کیستید و از کجا آمده‌اید. در جواب گفتند که ما بندگان حضرت روح‌الله هستیم و از اورشلیم می‌آئیم. سؤال از حضرت روح نمود که او کیست. گفتند موعود تورات است و مقصودِ جمیع عباد. بعد، به نوع مُعارض، از جزئی و کلّی مسائل سؤال نمود؛ مجادله کرد و از نفسِ سؤال می‌فهمانید که چه جواب بدهید. مختصر این است که شبهات قوم را فرداً فرداً ذکر نمود و جواب دادند. گاهی بعضی را قبول می‌نمود و بعضی را مشکلات بیان می‌کرد که ملتفت نشوند که او هم از آنهاست. خلاصه چند شب بر این منوال به سؤال و جواب گذراند. گاهی مجادله و گاهی مصادقه و دمی مباحثه و وقتی محاوره می‌فرمود تا جمیع حاضرین از اسّ مطالب الهیّه باخبر شدند و آنچه شبهات داشتند زائل شد. در لیلۀ اخیره گفت که حقیقتش این است که آنچه گفتند صحیح است و جمیع تصدیق نمودند. آن وقت فهمیدند که این ثالث رفیق آن اثنین است. این است که در آیۀ مبارکه می‌فرماید «فعزّزناهما بثالث.»" (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص475).[[1]](#footnote-1)

حضرت ولی امرالله این آیۀ قرآنی را اشارتی به ظهور حضرت بهاءالله می‎دانند، "حضرت رسول اکرم در قرآن مجيد ظهور مبارک را به "نبأ عظيم" تعبير و آن يوم فخيم را يوم "يأتيهم الله فی ظلل من الغمام" و "جاء ربّک و الملک صفّاً صفّاً" و "يقوم الرّوح و الملائکة صفّاً" توصيف فرموده و در سورهء مبارکهء "يس" که به قلب فرقان موسوم و موصوف اين ظهور اعظم را به "رسول" ثالثی که لأجل اکمال و اعزاز رسولين سابقين ظاهر گشته ستوده و به بيان "فعزّزنا بثالثٍ" توصيف فرموده است" (قرن بدیع، طبع کانادا، ص211).

مقصود از دو رسول سابقین را می‌توانیم در تبیین حضرت عبدالبهاء بر باب یازدهم از مکاشفات یوحنّا مشاهده کنیم که در مفاوضات ذکر شده است:

"... و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس پوشیده مدّت هزار و دویست و شصت روز نبوّت نمایند. مقصود از این دو شاهد حضرت محمّد رسول‌الله و جناب علی بن ابی‌طالب است..."(ص37) بعد در ادامه می‌فرمایند که جسد آن دو شاهد بر زمین می‌افتد و مدّت سه روز و نیم، که طبق تبیین حضرت عبدالبهاء 1260 سال می‌شود مردم آنها را نظاره می‌کنند و اجازه دفن نمی‌دهند. سپس ادامه می‌دهند، "بعد از سه روز و نیم روح حیات از خداوند بدیشان در آمد که بر پاهای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت ... آن دو شخص که جسمشان بی‌روح افتاده بود، یعنی تعالیم و شریعتی که حضرت محمّد تأسیس و حضرت علی ترویج کرده بود و حقیقتشان از میان رفته بود و صورتی باقی مانده بود دوباره روحی به آن جسد آمد. یعنی آن اساس و تعالیم دوباره تأسیس شد ... بعداز سه روز و نیم که به اصطلاح کتب مقدّسه 1260 سال است دوباره آن تعالیم الهیّه و فضائل و کمالات رحمانیّه و فیوضات روحانیه به ظهور حضرت اعلی و تبعیت جناب قدّوس تجدید شد." (ص42)

بنابراین، عظمت مقام حضرت قدّوس معلوم می‌شود. اگرچه در عالم خلق و رتبۀ عبودیت و در ظلّ حضرت اعلی بودند (مکاتیب عبدالبهآء، ج8، ص26)، امّا مقام عظیمی داشتند. جمال قدم در مناجاتی در وصف عبودیت حضرت قدّوس نسبت به حضرت ربّ اعلی می‌فرمایند، "کبّر اللّهمّ یا الهی ... عَلی آخِر مَن نَزَلَ علیه الّذی کان وُفودُهُ علیه کَوُفودِهِ علیک و ظهورُهُ فیه کَظهورِکَ فیه إلّا إنّه استضاء مِن أنوار وجهِهِ و سجِدَ لذاتِهِ و أقرّ بعبودیّةٍ لنفسه..." (امر و خلق، ج4، ص53 / مضمون: تکبیر گوی ای خدای من ... بر آخرین کسی که بر او وارد شد که حضورش نزد او مانند حضورش نزد تو و ظهورش در او مانند ظهور تو در او بود با این استثناء که از انوار وجه او کسب نور نمود و برای ذات او سجده کرد و به عبودیت او اقرار نمود.)

در لوحی به حضرت ایادی امرالله، جناب اسم‌الله الأصدق، می‌فرمایند: "طوبی لَکَ یا اسمی بما مَرَّت عَلَیکَ نسماتُ القمیص مِن یوسفِ العزیز الّذی سُمّی بمحمّد قبل علی و إنّهُ لَسُمّی باسمنَا القدّوس فی ملأ الأعلی و بالسّبّوح فی مدائنِ البقآء و بکلّ الأسمآء فی ملکوت الأسمآء و بِهِ ظهَرَ سلطنتی و اقتداری ثمّ عظمتی و کبریائی لو أنتم مِنَ العارفین. و رَشَحنا علیه مِن هذا البحر ما أخَذَهِ عن دونی و قلّبَهُ عن مغرب السّکون إلی مشرق الإهتزاز إلی أن فَدَی نفسَهُ فی سبیلی و بذلکَ ٱستَفرَح ذاتُهُ و بَکَت عیونُ المقرّبین. طوبی لَکَ بما شَرَّفتَ بلقائِهِ و سَمِعتَ نغماتِهِ و آنَستَ بنفسه المظلومِ الغریب إذا یکون حاضراً تلقاء العرش و یبکی علی نفسی بما وَرَد عَلَیَّ مِن جنود الشّیاطین." (پیک راستان، ص6 / مضمون: خوشا به حال تو ای اسم من که نسیم‌های قمیص از یوسف عزیزی به تو مرور نمود که نامش محمّد علی بود و در ملأ اعلی به اسم قدّوسم و در مدائن بقا به سبّوح و در ملکوت اسماء به جمیع اسماء نامیده شد و به واسطۀ او سلطنت و اقتدارم و عظمت و کبریایی من ظاهر شد، اگر بدانید. و ترشّحی از این بحر به او نمودیم که از غیر من نیافت و این ترشّح او را از حالت سکون خارج کرد و اهتزازی به او دست داد که خود را در راه من فدا کرد و به این علّت ذات او شادمان گشت و چشم‌های مقرّبان گریست. خوشا به حال تو که به حضورش مشرّف شده و نغماتش را شنیده و به نفس مظلوم غریبش مأنوس گشتی. او وقتی به حضورم آمد از آنچه که از جنود شیاطین بر من وارد شد گریست.)

در این مقام، شاید بی‎مناسبت نباشد که تعبیر جناب طرازالله سمندری نیز در اینجا ذکر شود که طلعات ثلاث را به طلعات قدسیۀ عصر رسولی امر بهائی تفسیر کرده‌اند و حضرت عبدالبهاء را همان طلعت ثالثی دانسته‌اند که در آیۀ "فعزّزناهما بثالث" ذکر شده است. یعنی حضرت اعلی مبشّر به ظهور عظمای جمال ابهی، حضرت بهاءالله ظهور کلّی الهی و حضرت عبدالبهاء مرکز و محور عهد و میثاق بی مثیل ذات الهی در بسیط غبرا. ایشان بعد از ذکر مصائب طلعت میثاق می‌نویسند، "علّت غایی از تسطیر این عبارات این است که اولاد و احفاد و ذوی‎القربی و مَن فِی البهاء را در اقالیم دنیا به این نکتۀ لطیفه تذکّر دهم که مصداق «و عزّزناهما بثالث» در حقّ این دُردانۀ یکتا تحقّق یافت؛ می‎توان با دلائل قاطعه و براهین واضحه و ادلّۀ قطعیّۀ عظیمه ثابت نمود که از اوّل ابداع الی یومنا هذا مرکز عهد و محور میثاقی و مبیّن آیات و مروّج کلماتی مبعوث نشد که اینطور سفینۀ وجود و فُلک هیکلش هشتاد سال مشحون و مملوّ از این همه بلایا و رزایای گوناگون باشد و چنان مقاومت با امواج اقیانوس جدیدالحوادث المصائب کرۀ زمین نماید که هر شاهی خود را از این شهامت مات بیند و هر سردار قوی پیکری مع الجنود و العساکر در مقابلش سنگر خالی نماید" (طراز الهی، ج1، ص46).

شاید بتوان برداشت دیگری نیز از این بیان مبارک داشت و آن این که چون، بنا به بیان حضرت ولیّ امرالله در دور بهائی، الواح مبارکۀ وصایا از اقتران معنوی شارع و مبیّن این امر اعظم صادر شده و ولید میثاق محسوب گشته، با ظهور و بروز این اثر منیع که "متمّم کتاب مستطاب اقدس" محسوب شده است، آیۀ کریمۀ "فعزّزناهما بثالث" تحقّق یافته باشد. بدین لحاظ، آنچه که در الواح مبارکۀ وصایا مؤکّداً ذکر شده، در دو مقام تبیین (ولایت امر) و تشریع (معهد اعلی) تبلور و تجسّم یافته است. به این ترتیب، از اقتران معنوی مظهر ظهور الهی و مبیّن آیاتش، که سرّ الهی در این ظهور مبین است، دو مقام تبیین و تشریع تعیین گردیده که مکمّل و متمّم و استمراربخش عصمت و مصونیت مرکز امر در بسیط غبرا است.

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "قوای خلّاقهء منبعثه از شريعت حضرت بهآءاللّه که در هويّت حضرت عبدالبهآء حلول نمود و توسعه يافت در اثر تماس و تأثيرات متقابله سندی بوجود آورد که مي‌توان آن را به منزلهء دستور نظم بديع عالم که در عين حال افتخار اين کور اعظم و نويد آن است تلقّی نمود . لذا الواح وصايای مبارکه را مي‌توان به منزلهء وليدی دانست که طبعاً از اقتران معنوی آن نافخ قوّهء مولّدهء مشيّت الهيّه با واسطهء ظهور و حامل برگزيدهء آن قوّه به وجود آمده. چون الواح وصايا وليد عهد و ميثاق است يعنی هم وارث شارع و هم وارث مبيّن شريعت اللّه، لهذا نمي‌توان آن را نه از موجد قوّهء فاعله اوّليّه و نه از آن که آنرا مآلاً به بار آورده مجزّی نمود . بايد همواره به خاطر داشت که منويّات منيعهء حضرت بهآءاللّه به نحوی در روش و حالات حضرت عبدالبهآء نفوذ و سريان يافته و مقاصد آنان به قسمی با يکديگر ممزوج و مرتبط گشته که صرف مبادرت به انتزاع تعاليم جمال قدم از تأسيساتی که مثل اعلای همان تعاليم وضع فرموده به منزلهء ردّ يکی از مقدّس‌ترين حقايق اساسيّهء اين آئين به شمار مي‌رود." (دور بهائی، ص71).

در بیان دیگر از قلم حضرت ولی امرالله صادر، "کتاب وصایا، منشور مبارک مقدّس مرکز عهد جمال ابهی و فرمان سالار جُند بهاء و وثیقۀ مقدّسۀ عظمی و کاشف کیفیت تأسیس نظم بدیع در بسیط غبراء و متمّم کتاب مستطاب اقدس، مهیمن بر کتب و صحف اولی..." (توقیعات مبارکۀ 114-109، ص145).

**متن لوح مبارک**

متن لوح مبارک عیناً از صفحه 298 کتاب ادعیّۀ حضرت محبوب، طبع مصر، نقل می‌گردد.

**هو الحیّ شجرۀ عما در حرکت است و سدرۀ وفا در بهجت، تا دوحۀ بقا در ارض احدیّه مغروس شود و ورقۀ نوراء از فنون لقا به ورقاء مقرون گردد که شاید از مؤانست این دو لطیفۀ ربّانی و دو دقیقۀ صمدانی طلعت ثالثی پیدا شود تا نتیجۀ "فَعَزَّزنا بثالث» در عرصۀ ظهور مشهود آید؛ و السّلام.**

در این لوح مبارک اصطلاحاتی به کار رفته که با عطف توجّه به آنها و سعی در یافتن معانی و مفاهیم در سایر آثار مبارکه، شاید بتوان به مفهوم کلام مبارک در این لوح پی برد.

**مخاطب و شأن نزول لوح مبارک**

در استفساری که از معهد اعلی شد، در جواب مورّخ 2 شهرالملک 161 مطابق 7 فوریه 2005 چنین مرقوم فرمودند:

"... در آثار مبارکۀ بهائی شرحی دربارۀ شأن نزول این اثر تا کنون زیارت نگشته است. هرچند جناب ذکرالله خادم، علیه رضوان‌الله، به نزول این لوح مبارک به مناسبت زفاف حضرت عبدالبهاء تصریح نموده‌اند (به یاد محبوب، طبع طهران، 131 بدیع، ص13)، امّا در صدر نسخه‌ای از این لوح که به خطّ جمال قدم جلّ جلاله عزّ نزول یافته، نام «جناب سیّد اسمعیل» مذکور گشته و در حاشیۀ نسخۀ دیگری از این اثر، آقا سیّد اسدالله قمی به خطّ خود چنین مرقوم داشته است که، «عکس قلم اعلی و یراعۀ نوراء جمال اقدس ابهاست که در بغداد به افتخار حضرت آقا سیّد اسماعیل خلیل زواره‎‌ئی که سر خود را در برابر بیت مبارک به دست خود برید نازل گردیده و حقیر در اردستان به دست آورده. اسدالله.»

استحکامی که در خطّ جمال قدم ملحوظ است و نیز تصریح آقا سیّد اسدالله قمی تقریباً جای شبهه باقی نمی‌گذارد که لوح مورد نظر قبل از مسمومیت جمال قدم و حدوث رعشه در دست مبارک عزّ نزول یافته و بیان آقا سیّد اسدالله قمی مبنی بر نزول آن در بغداد به صحّت مقرون است. چون مطابق تصریح جناب اشراق خاوری در کتاب تقویم تاریخ امر (طبع طهران، 126 بدیع، ص60) آقا سیّد اسمعیل زواره‌ای در سال 1274 هـ ق خود را فدا نموده، نزول این اثر به سنین اوّلیۀ اقامت جمال قدم در بغداد راجع خواهد بود."

اشارتی که به کتاب "به یاد محبوب" نموده‌اند راجع به این شرح است: "در لوح امنع اقدس اعلایی که به خطّ مبارک جمال قدم جلّ جلاله به مناسبت زفاف حضرت عبدالبهاء عزّ نزول یافته و حاوی لطائف و اسرار در توصیف و تمجید مقام شامخ و قدرت و عظمت و جلال همایون غصن ممتاز دوحۀ پروردگار است این بیانات مبارکه مسطور قوله الأعلی: «هو الحیّ شجرۀ عما در حرکت است...» الی آخر"

این اشارۀ جناب ذکرالله خادم سبب شد که مدّتها این تصوّر وجود داشته باشد که نزول این لوح مبارک اشارتی پیشگویانه به وجود مبارک حضرت شوقی ربّانی، ولی مقدّس امر بهائی، است. به این ترتیب این استنباط ردّ می‌شود.

**اصطلاحات مذکور در لوح مبارک**

در کلام مبارک می‎توان اصطلاحاتی چون "هو"، "هو الحیّ"، "شجرۀ عماء"، "سدرۀ وفا"، "دوحۀ بقا"، "ارض احدیّه"، "ورقۀ نوراء"، "فنون لقا"، "ورقاء"، "طلعت"، "عرصۀ ظهور" را ملاحظه نمود. هر یک از این عبارات یا لغات را می‎توان به کرّات در سایر آثار مبارکه یافت که تصریحاً یا تلویحاً تشریح شده‎اند. در قدم اوّل، هر یک از این اصطلاحات بررسی می‎شوند و سپس برداشت کلّی از لوح مبارک ذکر می‎گردد.

**هو** – کلمۀ "هو" که از ترکیب دو حرف "هـ" و "و" ترکیب یافته، در بیانی از حضرت بهاءالله توصیف شده و عبارت از ظهور حق در عالم وجود است. امّا، ابتدا به بیانی از جمال قدم اشاره داشته باشم که معانی مکنون در این دو حرف برای احدی مشخّص نیست: "حمد مقدّس از انفاس عالمیان ساحت اقدس حضرت محبوبی را لایق و سزا است که جمیع الفاظ عالم از بیان یک معنی حرف "ها" و "واو" که خلق او است در مقام اشاره عاجز و قاصر است. سبحان‌الله، الفاظ را چه رتبه تا ادراک نماید و عرضه دارد. کلّ اشیاء و مظاهر اسماء نزد یک آیه از آیات عظمت او منصعق و مدهوشند..." (آیات الهی، ج2، ص181).

امّا با استعانت از توضیحات جمال قدم به چند نکته اشاره می‎شود. کلمۀ "هو" که اشاره به خداوند است دارای ظاهری و باطنی است که ظاهر آن به هیکل الوهیت و هیأت ربوبیت و قمیص ازلیت اشاره دارد و باطنش از غیب هویت و سرّ احدیت سخن می‎گوید. "هـ" عبارت از باطن و "و" عبارت از ظاهر است. وقتی خداوند اراده فرمود که جمالش را ظاهر فرماید، این "هـ" غیبی قدیمی را بر هیکل عرش ازلی مزبور مستقرّ فرمود و به این ترتیب جمال هویّه (باطن، غیب) در هیکل نوریّه (ظاهر) تجلّی یافت و این اسم که اعظم اسماء است ظهور و بروز یافت. به عبارت دیگر نور الهی در مصباحی باید تجلّی می‎یافت که بروز و ظهوری یابد. آن نور "هـ" در مصباح "و" تجلّی یافت و نورانیت خود را به همه ارزانی داشت.[[2]](#footnote-2)

دراین مقام، بی مناسبت نیست که به بیان مبارک در زیارت‌نامۀ حضرت سیّدالشّهداء اشاره شود که با شهادت آن حضرت "**الفصل و الفراق بین الهاء و الواو**"ب (مجموعه الواح، ص205) واقع شد. در واقع، نوری که با ظهور حضرت رسول اکرم و ظهور الهی به اهل ارض عنایت شد، با شهادت امام حسین، اهل ارض خود را از آن محروم کردند و در واقع "هـ" از "و" جدا شد. یعنی، نوری که در حضرت امام حسین تجلّی یافته بود، با شهادت آن حضرت از اهل ارض باز پس گرفته شد، چه که لیاقت دریافت آن را نداشتند. در لوح نصیر نیز مشاهده می‌شود که حضرت بهاءالله تصریح می‌فرمایند که در دور اسلام حروف نفی بر اثبات پیشی گرفتند.

**هوالحیّ** – این عبارت که به ذات الهی راجع است، در بیان عبارت "کان الله و لم‌یکن معه مِن شیءٍ و یکون بمثل ما قد کان" است که دلالت دارد که ذات الهی از ازل بوده و تا به ابد خواهد بود و اگرچه نفس وجود خالق مستلزم وجود مخلوق است، امّا مخلوقات بالنّسبه به حضرتش معدوم صرف محسوبند و وجودی ندارند. بیان جمال مبارک در این مورد بر این نکته تأکید دارد، "این که در کلمات قبل ذکر شده «کان الهاً و لامألوه» و «ربّاً لا مربوب» و امثال ذلک معنی آن در جمیع احیان محقّق و این همان کلمه‌ای است که می‎فرماید «کان الله و لم‎یکن معه مِن شیءٍ و یکون بمثل ما قد کان» و هر ذی بصری شهادت می‌دهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود؛ یعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبۀ ممکن ذکر می‎شود، محدود است به حدودات امکانیّه و حقّ مقدّس از آن. لم‌یزل بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لایزال خواهد بود و مقدّس از کلّ ماسویه" (اقتدارات، ص72).

حضرت عبدالبهاء عبارت "هو الحیّ القیّوم" را دالّ بر حقیقتی غیرمنعوته می‌دانند که قیّوم سموات و ارض است و جمیع اشیاء به او متّکی و وابسته. در بیان طلعت میثاق آمده است، "صنادید متصوّفه که تأسیس عقیدۀ وحدةالوجود نموده‎اند مرادشان از آن وجود، وجود عامّ مصدری که مفهوم ذهنی است نبوده و نیست. زیرا این وجود عام، که مفهوم ذهنی است، عَرَضی از اعراض است که عارض بر حقائق ممکنات می‎شود. حقایق ممکنات جوهر است و این وجود مفهوم ذهنی، یعنی وجود عام مصدری، عَرَضی است که عارض بر حقایق اشیاء است. بلکه مقصود صنادید وجودی است که حقائق اشیاء بالنّسبه به آن عَرَض؛ یعنی آن وجود قدیم است و اشیاء حادث. پس مرادشان از وجود حقیقتی غیرمنعوته است که مایتحقّق به الأشیاء است؛ یعنی قیام جمیع اشیاء به او است، و او قیّوم سموات و ارض است و «هو الحیّ القیّوم» شاهد این بیان و آن وجود ما یتحقّق به الأشیاء واحد است پس وحدت وجود است" (مِن مکاتیب عبدالبهاء، ص75-274).

حضرت عبدالبهاء در ادامۀ مطلب، به بیان عقیدۀ اهل بهاء در این باره می‌پردازند که، "امّا در نزد اهل حقیقت، بهائیان، مَثَلَش مثل این است که آن وجود غیب وجدانی مَثَلَش مثل آفتاب است و اشراق بر جمیع کائنات نموده؛ کائنات از جماد و نبات و حیوان و انسان کُلّاً مستشرق از انوار آفتابند، یعنی اشعۀ ساطعه بر جمیع تابید و کلّ حکایت از آفتاب نمایند. چنان که بر حجر و مَدَر و شجر و حیوان و بشر نظر نمائی کلّ را مستفیض از آفتاب بینی. حقایق کائنات مستفیض از شمس حقیقتند ولی شمس حقیقت از علوّ تقدیس و تنزیهش تنزّل و هبوط ننماید و در این کائنات حلول نفرماید و ما مِن شیءٍ إلّا فیه آیةٌ تدُلُّ علی أنّه واحدٌ."

شاید کلام حضرت بهاءالله در آغاز لوح مبارک نوروز در وصف آن مقام لایُدرک و لایوصف حیّ قدیر باشد که با همین عنوان نیز آغاز شده است، "هو الحیّ الباقی القیّوم شهدالله لنفسه بوحدانیّة نفسه و لذاته بفردانیّة ذاته و نطق بلسانه فی عرش بقائه و علوّ کبریائه بأنّه لا إله إلّا هو؛ لم‌یزل کان موحّدَ ذاته بذاته و واصف نفسه بنفسه و مُنعِت کینونته بکینونته و إنّه هو المقتدر العزیز الجمیل و هو القاهر فوق عباده و القائم علی خلقه و بِیَدِه الأمرُ و الخلق؛ یُحیی بآیاته و یُمیتُ بقهره لایُسئَلُ عَمّا یفعل و إنّه کان علی کُلّ شیءٍ قدیر..." (رسالۀ تسبیح و تهلیل، طبع 105 بدیع، لجنه ملّی نشر آثار امری، طهران، ص134).

اشارتی نیز به آیۀ قرآنی است که، "توکّل علی الحیّ الّذی لایموت ..." (سورۀ فرقان 025)، آیۀ 58).

**شجرۀ عماء**[[3]](#footnote-3)

عماء در لغت (لغت‎نامۀ لاروس) به معنای ابر بلند و پرباران است. فرهنگ معین گوید، "ابر مرتفع؛ ابر باران‎ریز" است. امّا در تعریف دیگری که به ذیل "عمی" ارجاع داده می‎نویسد، "مرتبۀ حقیقت‌الحقائق است. چه آن که اگر وجود به شرط لا لحاظ شود، مرتبۀ احدیت و جمع‌الجمیع و حقیقة الحقائق و عمی نامند که تمام اسماء و صفات مستهلک در آن می‌باشند." امّا، فرهنگ سخن قدمی فراتر رفته و می‌گوید که در فلسفۀ قدیم عما عبارت از فضای خالی و تاریک نامحدودی است که مقدّم بر وجود کیهان بوده است و در تصوّف، عبارت از مرتبۀ احدیت است؛ اکثری از ارباب تحقیق بر آنند که علامت ذات بی‌چون در مرتبۀ بحث عما، همان صدای بی‌انقطاع بوَد. عما به معنی فضای خالی و نامحدود در فقره 40 کلمات مکنونه عربی به کار رفته است: "ارکُض فی برّ العما، ثمّ اسرع فی میدان السّمآء، لن تجدَ الرّاحةَ إلّا بالخضوع لأمرنا و التّواضع لوجهنا."

کلمۀ عماء بنا بر مندرجات لغت‌نامۀ دهخدا به معنی ابری است که برای آن صفات مختلف ذکر نموده‌اند. عما از جمله به معنی ابر بلند، ابر متراکم، ابر رقیق، ابر بارنده، ابر سیاه یا سپید و یا ابری که آب و باران خود را فرو ریخته ولی هنوز پراکنده نشده باشد، آمده است. عما را به معنی ابر دودمانندی که بر سر کوه‌ها نشیند نیز توصیف نموده‌اند. (سفینه عرفان، دفتر دوم، ص53).

اهمّیت کلامی و فلسفی اصطلاح عما ظاهراً راجع به حدیثی است که در کتب مهمّۀ احادیث اسلامی به این صورت وارد شده است: "... ابی زرّین قال: قلتُ یا رسول‎الله أین کان ربّنا قبل أن یخلقَ خلقَه؟ قال، کان فی عماء ما تحته هواء و ما فوقه هواء و ماء، ثمّ خلق عرشه علی الماء." بر اساس حدیث فوق، عما در آثار اهل حکمت اسلامی عبارت از نخستین تجلّی ذات الهی در ذات خویش است که از آن به فیض یا تجلّی ذاتی یا تجلّی حبّی و یا تعیّن اوّل تعبیر می‌شود. بنابراین، عما رتبه و یا ساحتی است که در آن مکان و زمان و جهت وجود ندارد و آنچه هست تجلّیات ذات الهی در خود او است که در نتیجۀ آن جمیع اعیان به طریق تفصیل به منصّۀ ظهور و شهود می‌رسند. به این ترتیب مفهوم عما مرادف مفهوم "حقیقة الحقائق" است که جامع جمیع حقائق است و آن را حضرت جمع و حضرت وجود نیز می‌گویند. (همان)

حدیث فوق را حضرت ربّ اعلی تبیین فرموده‌اند و بر این نکته تصریح دارند که الفاظی چون "عماء"، "ازل"، "قِدم" و "هوا" فقط اسم‌هایی است که خداوند برای قلوب ضعیفه خلق کرده والّا جمیع آنها دالّ بر آن است که خداوند در اعلی مدارج تنزه و تقدیسش در ذات خود متفرّد و از صفات مقدّس است.[[4]](#footnote-4)

حضرت اعلی علّت نامیده شدن عالم مزبور به "عما" یا "عمیٰ" را نیز توضیح می‎فرمایند که لغت عما از عَمیٰ گرفته شده است. زیرا در آنجا غیر از خداوند وجود ندارد و دیده از مشاهدۀ وجه حضرتش نابینا (عَمیٰ) است و قادر به دیدن طلعت حضرتش نیست و آنجا "عماء مطلق صرف بحت بات" است.[[5]](#footnote-5)

امّا در آثار مبارکۀ این دور اعظم به کرّات این اصطلاح به کار رفته است. در اشارتی که حضرت بهاءالله فرموده‌اند، محلّ عهد مظاهر ظهور با ذات الهی است. زیرا در لوحی بعد از آن که به علّت ظهور انبیاء تصریح دارند که، "این کینونات مجرّده و حقایق منیره وسایط فیض کلّیه‌اند و به هدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافّین را به الهامات غیبیّه و فیوضات لاریبیّه و نسائم قدسیّه از کدورات عوالم ملکیه ساذَج و منیر گردانند و افئدۀ مقرّبین را از زنگار حدود پاک و منزّه فرمایند تا ودیعۀ الهیّه که در حقایق مستور و مختفی گشته از حجاب ستر و پردۀ خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر برآرَد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افئده برافرازد" (مجموعه الواح، ص341)، به صدمات و بلیّات وارده به مظاهر اشاره دارند که، "این سلاطین وجود در ذرّ عما و عوالم ارواح به کمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سبیل حق قبول نمودند، لهذا خود را تسلیم در دست اعدا نمایند به قسمی که آنچه بتوانند از ایذاء و اذیت بر اجساد و اعضاء و جوارح این کینونات مجرّده در عالم مُلک و شهاده ظاهر سازند" (همان، ص343). در اینجا، این طلعات مقدّسه به شجره تشبیه می‌شوند و احبّای آنها به اغصان و اوراق مانند می‌گردند که می‎تواند "شجرۀ عماء" مندرج در لوح مبارک همین مطلب باشد.

امّا، در مورد حرکت شجرۀ عماء که در لوح مزبور آمده است، می‌توان به لوح دیگری از حضرت بهاءالله استناد نمود که می‌فرمایند، "هو الحیّ نقطۀ عما سیر نمود تا در عرش نطق مستریح گشت" (یادنامۀ مصباح منیر، ص224). مستریح شدن در عرش نطق، اشارتی است به نطق کردن مشیت اوّلیه در عرش ظهور، چنانکه در بیانی در "ذکر الوهیت و ربوبیت و امثال آن" چنین مذکور، "اگر صاحب بصر در سدرۀ مبارکۀ ظاهره و اثمارش نظر نماید إنّها تُغنیه عن دونها و یعترف بما نطق به مکلّم الطّور علی عرش الظّهور" (اشراقات، ص203)؛ یا در لوح دیگر مذکور، "طوبی لمن سرع إلی مرضات‌الله و نطق بما نطق به لسان العظمة إذ استوی علی العرش بقدرةٍ و سلطانٍ قد خضعت الرّقاب لربّ الأرباب ولکنّ القوم فی نومٍ عجاب." (همان، ص191)

اگرچه ذات الهی "بلاانتقال"[[6]](#footnote-6) است، امّا حرکت از آنِ مشیت اوّلیه است که به خلق کائنات و بعث مظاهر ظهور و انزال وحی و الهام می‌‎پردازد و با حضرات انبیاء تکلّم می‌‎کند و لهذا حرکت شجرۀ عما به او راجع است. در واقع مشیت اوّلیه قاصدی است از عالم عماء، که جهان حبّ است، به دنیای سبای عشق: "سبحان‎الله از این ساعت و وقت که جوهر نور قمیص طیور پوشید که شاید در رضوان حبّ هویّه داخل شود و بر افنان شجرۀ وفا و اغصان سدرۀ بقا جالس شود و ساذَج وجود برقع حدود در بر نموده تا قاصدی شود از عماء حبّ و به مدینۀ سبای عشق راه یابد تا از غلبات ذوق و جذبات شوق قسمت بَرَد و نصیب بردارد و هیکل قدس را در نسیم صبا قبول نموده که شاید از هجرات مدینه وارد شود و بر شَعر جلال و وجه جمال محبوب بوَزَد تا از معاشرت و مجالست آن کسب روائح کافور سنا و طیب بقا نماید و هیئة صمدیّه ثوب منیر مصباحی را حامل گشته تا در آن بیوت بین یدی محبوب مشتعل و مستوقد گردد..." (حدیقه عرفان، ص121).

حروفات در عوالم عما خلق شده و از کأس بقا نوشیده‌اند تا قلوب مقرّبین در جبروت امضاء زندگی یابند و بعد از طیّ مراحل در عالم خلقت ظاهر گردند (تفسیر آیۀ نور، مائده آسمانی، ج4، ص49).

**سدرۀ وفا –** عباراتی چون سدره، شجره و دوحه (که هر سه به معنای درخت است) به مظهر ظهور الهی اطلاق شده است و از آنجا که که جمال مبارک صریحاً به وفای الهی تصریح دارند، عبارت "سدرۀ وفا" به نفس مقدّسی دلالت دارد که مظهر وفای حق و مبعوث از جانب او است و چون برای اجرای مأموریت خویش که هدایت خلق است در عالم ظاهر می‌گردد، مسرور و مبتهج است. حضرت ولی امرالله در توقیعی که دربارۀ حضرت امّ‌الکائنات و حضرت غصن اطهر صادر فرموده‌اند، این اصطلاح را به کار می‎برند، "آن غصن زیبا و ورقۀ علیا در بحبوحۀ بلا رخ برافروختند و چون پروانه حول شمع بهاء بسوختند و بساختند ... آن غصن رعنا و ورقۀ مظلومۀ منبته از سدرۀ وفا و اهل حریم کبریاء در رکاب جمال ابهی به حصن عکّا رهسپار گشتند..." (توقیعات مبارکه 39-1927، ص299). جمال مبارک نیز به نحو دیگری همان اصطلاح را به کار برده‎اند، "سبحان‎الله از این ساعت و وقت که جوهر نور قمیص طیور پوشید که شاید در رضوان حبّ هویّه داخل شود و بر افنان شجرۀ وفا و اغصان سدرۀ بقا جالس شود" (حدیقۀ عرفان، ص121).

**دوحۀ بقا -** شجرۀ بقا نیز اشاره به مظهر ظهور است که حیّ و باقی است و محلّ تجلّی الهی. شما در توقیعات مبارکه حضرت ولیّ امرالله (1926-1922، ص252) زیارت می‎کنید که خطاب به مؤمنین می‎فرمایند، "ای مستظلّین در ظلّ دوحۀ بقا، جمال ابهی..." و تصریحاً دوحۀ بقا را نفس مبارک جمال ابهی می‌دانند. در سایر آثار حضرت ولی امرالله نیز این اصطلاح به کار رفته، فی‎المثل حضرت غصن اطهر را "غصن شهید دوحۀ بقا" می‌نامند و حضرات افنان را "افنان دوحۀ بقا" می‌خوانند. کاملاً مشهود است که مقصود از "دوحۀ بقا" مشیت اوّلیه است که در مظهر ظهور الهی تجلّی می‎کند.

**ارض احدیّه –** ارض روح و ظلّ جمال الهی است. ملاحظه در بیان مبارک فرمایید: "منظور نظر آن باشد که جمیع مَن علی الأرض را در سرادق احدیّه وارد فرمایید. این ایّام بعد از ورود سجن اعظم ارادۀ الهیّه به آن تعلّق یافته که جمیع بریّه را به شاطی احدیّه مجدّداً به اعلی النّداء ندا فرماید..." (اقتدارات، ص297). مشهود است که مقصود از شاطی احدیّه، سرادق احدیّه، ارض احدیّه، عالم روحانیات و در ظلّ امر ابهی است.

**ورقۀ نوراء -** در آثار مبارکۀ جمال قدم، ورقۀ نورا و حوریه اشاره به طلعت وحی الهی است. در کتاب "نفحات ظهور حضرت بهاءالله" (ص73)، جناب طاهرزاده در توصیف قصیدۀ عزّ ورقائیه مرقوم داشته‌اند، "موضوع قصیدۀ ورقائیه تسبیح و تمجید روح اعظم الهی است که به شکل «حوریه الهی» بر جمال مبارک نازل گشته بود. این اشعار در حقیقت گفتگویی بین آن حضرت به عنوان حامل پیام الهی و روح‎القدس به صورت حوریّۀ الهی است که مورد نعت و ستایش حضرتش قرار گرفته است ... قصیدۀ ورقائیه رابطۀ شخص مظهر ظهور را با روح‌القدس که روح‌بخش و مؤیّد اوست نشان می‌دهد..."

زیارت لوح مبارک حوریه (آثار قلم اعلی، ج4، ص50-342) برای اطّلاع از تشبیه نفحات وحی و تجلّیات و فیوضات الهیّه به حوریه کفایت می‌کند. امّا کاربرد اصطلاح "ورقۀ نوراء" در لوح رؤیا است. هیکل مبارک می‌فرمایند، "إنّا کُنّا مستویاً علی العرش، دَخَلَت ورَقَةٌ نورآء لابسةً ثیاباً رفیعةً بیضاء أصبحَت کالبدر الطّالع مِن افق السّمآء؛ تعالَی اللهُ موجدُها لم‌تر عینٌ بمثلها. لمّا حَلّت اللّثام أشرقَتَ السّموات و الأرض کأنَّ کینونة القِدَم تجلّت علیها بأنوارها. تعالی الله موجدها لم‌تر عینٌ بمثلها و هی تتبسّمُ و تمیلُ کغصنِ البان فی منظر الرّحمن. تعالی مُظهرُها لم‌تر عینٌ بمثلها..." (ایّام تسعه، ص16-17)

وقتی بر عرش جالس بودند، ورقۀ نورا با لباس بلند سپید وارد شد و مانند ماه شب چهارده از افق آسمان درخشید؛ چه بلندمرتبه است خداوند که او را آفرید؛ طلعتی که دیده مانندش را ندیده است. زمانی که حجاب را برداشت، آسمان و زمین روشن شد، درست مانند آن که ذات قِدم به انوار خود بر او تجلّی کرده باشد. تبسّمی کرد و چون شاخۀ درخت بان [که قد و هیکل زیبا را به آن تشبیه می‌کنند] در نظرگاه رحمن به سویی مایل شد. بلندمرتبه است ظاهر کننده‌اش؛ هیچ چشمی آن را ندیده است. سپس آن ورقۀ نوراء جمال ابهی را با عنوان "یا سلطان الأرض و السّماء" خطاب قرار داده سؤال می‎کند، "کلّ الوجود لبلائک الفدا یا سلطان الأرض و السّماء إلی مَ أودَعتَ نفسَکَ بین هؤلاء فی مدینة عکّا. اُقصُد ممالکـَکَ الاُخری المقامات الّتی ما وَقَعَت علیها عیونُ أهلِ الأسمآء. عند ذلک تبسّمنا..." که از برای چه خود را بین این مردمان در شهر عکّا گرفتار ساخته است. قصد ممالک دیگر کند که چشم اهل عالم اسماء به آن نیفتاده است.[[7]](#footnote-7) در اینجا نیز کاملاً مشهود است که ورقۀ نوراء عبارت از روح قدسی الهی است که در غایت جمال بر مظهر امر ذوالجلال ظاهر شده است.

**فنون لقا –** لقای بین حوریه و مظهر امر الهی به صورت نزول وحی است. این اقتران معنوی سبب می‌شود که آثار الهیّه بر وجه ارض ظاهر شود. این لقای روح قدسی خداوند با مظهر امرش، سبب تجلّی آثار وحی الهی بر بسیط غبرا است تا هدایت خلق بدان سبب صورت گیرد.

**ورقاء –** ورقاء در اصطلاحات ابن عربی عبارت از نفس کلّیّه است که همان لوح محفوظ می‌باشد.[[8]](#footnote-8) ورقاء در آثار مبارکه نفس مظهر ظهور الهی است. "هذه ورقة الفردوس تغنّی علی افنان سدرة البقاء" در لوح مبارک احمد؛ یا آیۀ "یا اهل الإنشاء إذا طارت الورقا عن اَیک الثّناء و قصدت المقصد الأقصی الأخفی ارجعوا ما لاعرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الأصل القویم" در کتاب اقدس، یا "ترسم که از نغمۀ ورقا فیض نبرده به دیار فنا راجع شوید" در کلمات مبارکۀ مکنونه فی نفسه گویای این مطلب است.

در مقامی، حضرت ولیّ امرالله از "روح‎الامین"، که حامل وحی الهی برای مظهر ظهور است، به "ورقاء" یاد می‎کنند: "نسائم سبحان بر مظلوم عالمیان در آن زندان از مهبّ عنایت بوزید و اریاح مشیّت رحمن بر آن مقام ظلمانی مرور نمود. جمال ابهی، موعود نقطۀ اولی، نقاب از رخ بیفکند و جبرئیل امین با بشارت کبری بین جدران آن سجن مظلم نزول یافت. اشعۀ ساطعۀ ظهور چون برق خاطف بر صدر منوّرش بتابید و ورقاء روح‎الامین در آن قلب ممرّد ندا در داد: «ألا قد ظهر سرّ الأمر و ظهر عن خلف الحجاب من بشّر به النّقطة البیان و عن ورائه کلّ النّبیّین و المرسلین" (توقیعات مبارکه، خطاب به احبّای شرق، لانگنهاین، ص17-16).

در مقامی در آثار حضرت ولیّ امرالله به حضرت ربّ اعلی اطلاق شده است: "ورقاء بقا، طلعت اعلی" (همان، ص109).

**مؤانست دو لطیفه ربّانی و دو دقیقۀ صمدانی –** با توجّه به آنچه ذکر شد، دو شخصیت برای روح قدسی الهی و مظهر ظهور ربّانی قائل شده‌اند که در زمانی که اقتران معنوی، که از آن به "فنون لقا" تعبیر شده، بین این دو صورت می‎گیرد، طلعت ثالثی، که امر مقدّس الهی و طلعت زیبای دیانت خداوندی است به صورت تجلّیات الهی و فیوضات صمدانی بر ساکنین بسیط غبراء و اهل ملکوت اسماء ظاهر و باهر شود و آنها را مفتون و شیفتۀ خود سازد.

**کلام آخر**

در پایان این کلام مختصر، به نقل بیانی از جمال ابهی (از صفحۀ 321 کتاب یادنامۀ مصباح منیر) مبادرت می‎شود که گویای مطلب است:

هو العلیّ العالیّ الأعلی جوهر تسبیح و ساذج تقدیس سلطان بدیع منیع قیّومی را سزا است که از رشحات طفحات ابحر عنایت و مکرمت خود، هویّات موجودات و کینونات ممکنات را از ذلّت عدم و نیستی بر عرش عزّت و هستی جالس فرمود و به اسرافیل قدرت و سلطنت، نفخۀ حیات را بر اجساد جواهر مجرّدات و سواذج مشهودات دمید و مرایای لطایف معلومات امکان را از بدایع لمعان انوار رحمت بالغۀ خود منوّر نمود ... و بعد طمطام رأفت کبری به جوش آمد و قمقام عنایت عظمی در خروش، ابحر فضل به تلاطم آمد و انهر وجود به طماطم، تا آن که قمیص جلال از طلعة جمال برداشت. فوراً مرآت قدسیّه و بلّور صمدیّه به جوهر وجود و مجرّد شهود عَلَم هستی برافراخت و غطاء نورانی از طلعت احدانی کشف نمود تا این که مبشّر باشد از هویّت نور و وجهت ظهور و نقطۀ احدیّه در اعراش طور که جمیع مَن فی المُلک مترصّد امرالله و طلعةالله باشند تا سراج ازلیّه در زجاج افئدۀ عباد مستضئ شود و مصباح صمدیّه در مشکوة صدور ناس مستنیر گردد که مستحکی شوند از سلطان عما و مستجلی شوند از ملیک سناء. معزّر فرمود این دقیقۀ ربّانی و لطیفۀ صمدانی را به طلعة ثالث، کما أشار عزّ شأنه بشأنٍ عجزت الموحّدون عن ادراکها و قصرت المقدّسون عن عرفانها و هو هذا اوّل ما نزّلنا فی الکتاب ذکر منیع و آخر ما أظهرنا امر عجیب فکذّبوهما فعزّزناهما بهیکل الثّالث ذکراً مِن لدی الله العزیز الجمیل...

1. بهاءالدّین خرّمشاهی در شرحی که بر آیات قرانیه نوشته، در خصوص آیۀ فوق (در صفحه 441) نوشته است: "مراد از این قریه انطاکیه است... گروهی از مؤمنین به حضرت عیسی به انطاکیه هجرت کردند و پولس و برنابا بدان شهر رفتند و مردم را به دین او خواند و از آنجا دین مسیح عالمگیر شد و بدین جهت خداوند تعالی، به خصوص این شهر را در قرآن یاد کرده است ... اصحاب القریّه ابتدا دو تن بودند که یک تن هم بر آنها افزوده شد. شادروان خزائلی می‎نویسد، «رسل ثلاث پولس و برنابا و پطرس بوده‌اند. و نیز قول طنطاوی که به جای برنابا، یوحنّا را ذکر کرده نیز قابل قبول است..» (اعلام قران، 165)". [↑](#footnote-ref-1)
2. جمال مبارک می‎فرمایند، "جعل لذلک الاسم ظاهراً و باطناً لیدلّ ظاهره عن هیکل الالوهیّة و هیئة الرّبوبیّة و قمیص الأزلیّة و باطنه عن غیب الهویّة و سرّ الأحدیّة و الذّات البحتة القدیمة و عبّر عن الباطن بالهاء و عن الظّاهر بالواو و لمّا أراد آن یظهر جمالَه فی جبروت اجلاله استقرّ هذه الهاء الغیبیّة القدیمة علی ذلک الهیکل العرشیّة الأزلیّة إذا تمّ جمال الهویّة فی هیکل النّوریة و استکمل خلق البدیع فی رداء الکبریائیّة و جعل هذا الاسم الأعظم الأسماء و اکبرها و اجلّها و الطفها واعلاها بحیث جعله مرآتاً لکلّ الأسماء و الصّفات لتستمدنّ الکلّ به الی الله و یتضیئنّ بنوره و یستهدینّ بهدایته و یسلکنّ فی رضائه و یطوفنّ حول جنابه..." (یادنامۀ مصباح منیر، ص174) [↑](#footnote-ref-2)
3. در دفتر دوم سفینۀ عرفان، صفحۀ 50 به بعد مقاله‌ای به قلم جناب دکتر وحید رأفتی در شرح قصیدۀ نازله از قلم جمال مبارک موسوم به "رشح عماء" درج شده که بخشی از آن به معنی "عماء" اختصاص یافته است. در این قسمت، از مقالۀ مزبور استفاده می‌شود. [↑](#footnote-ref-3)
4. "امّا معنی الحدیث الآخر الّذی سئل فی الکتاب «إنّ الله کان فی عماء فوقه هواء و تحته هواء" الخ، و إنّ ذلک لَهُوَ الحقّ إذا نظر العبد بعین التّوحید و لم‌یلاحظ فی ذکر العماء دون الله سبحانه لأنّ الله سبحانه لم‎یزل لم‎یکن معه غیره حتّی کان فوق کلّ شئ او فی شئ او مِن شئ أو علی شئ؛ بل، الأزل هو نفسه و العماء هو ذاته و القِدَم هو کینونته. تلک اسماءٌ قد خَلَق اللهُ سبحانه لمکنسة القلوب و الضّعف النّفوس؛ کلّها مدلّةٌ بأنّ اللهَ خلوٌ عن غیره و لم‎یکن معه دونه و الآن کان الله ربّنا کما کان لم‎یکن معه خلقه و لایُذکَرُ شیءٌ فی رتبة و هو المتفرّد فی الذّات و المتقدّس فی الصّفات ما کان المراد من العماء و لا الهواء إلّا نفسه لأن لو کان غیره لیُبطل بدلیلٍ لإمتناع العزلة و اثبات الوحدة و لایمکن أن یوصف الله باستعلائه علی شیءٍ و لا باستوائه علی شیء..." (اسرارالآثار خصوصی، ج4، ص391). [↑](#footnote-ref-4)
5. "فی کتاب‎الله سبحانه اطلاق ذکر الرّحمن علی العرش استوی مثل ما کان الله فی عماء و إنّ لغة العماء هو المعروف من العمی لدنّ هنالک لم‎یکن غیرالله وعمی البصر عن وجهه و الأنظار عن طلعته و هو عماء مطلق صرف بحت بات. لم‌یر فی غیبته و لا ظهوره و لا فی علانیته و لا بطونه إلّا الله الفرد الدحد الصّمد الوتر الّذی لا اله إلّا هو و لم‎یکن معه غیره و إنّ العماء و کلّ الأسماء خُلق فی مملکته و سمة لسلطان قدرته و صفة لملیک عزّته..." (همان، ص392). [↑](#footnote-ref-5)
6. در خطبۀ عقد از لسان جمال قدم نازل، "الحمدلله القِدَمی بلازَوال و الأبدیّ بلا انتقال الّذی شهد لذاته بذاته..." (تسبیح و تهلیل، ص205). لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی نیز با این عبارت آغاز می‌شود: "الحمدلله الباقی بلافنا و الدّائم بلازوال و القائم بلاانتقال المهیمن بسلطانه و الظّاهر بآیاته و الباطن بأسراره الّذی بأمره ارتفعت رایة الکلمة العلیا فی ناسوت الإنشاء..." لوح مبارک دیگری با این عبارت آغاز می‌شود، "بسم الله الدّائم بلاانتقال..." (آثار قلم اعلی، ج1، طبع کانادا، ص343 / خطّ جناب زین‎المقرّبین، ص315). لوح مبارک دیگری با عنوان "بسم الله القدمیّ بلاانتقال" آغاز می‌شود (لئالی‎الحکمة، ج3، ص173). [↑](#footnote-ref-6)
7. نگاه کنید به ایّام تسعه، ص16 / آثار قلم اعلی، ج2، طبع بمبئی 1314، ص174 / آثار قل اعلی، ج2، طبع کانادا، ص171 [↑](#footnote-ref-7)
8. سفینه عرفان، دفتر دوم، ص74 [↑](#footnote-ref-8)